

## ترس از دیدگاه یونانیان\* . ژان بولاک

### ترجمه مهرنوش مهتدی

۴۷ در نگاه هومر سر نترس داشتن است که قهرمانان رامی آفریند. در ایلید، پرتویی که از آشیل ساطع می شود بذر وحشت در پیرامونش می پراکند. در اودیسه، اولیس هر چند که ترس در جانها نمی افکند اما بر آن فایق می گردد و آن را پشت سر می گذارد. ترسیدن یا سر نترس داشتن وجه تمایز میان قهرمانان و انسانها است. قهرمان نمی ترسد. آنگاه که خصیصه اجتماعی موجد برتری جسمانی نگردد این طبایع انسانها است که شالوده تمایز اجتماعی رامی ریزد.

در ایلید، در پی فراز و نشیبها و تهدیدی که سایه سنگین خود را بر اردوگاه یونانیان در پیرامون سفاین جنگی می افکند، هیئتی متشکل از سه تن از سرکردگان، به نمایندگی، نزد آشیل روانه می شوند تا از او استدعا کنند که خشمش را فروخورد. از زمره ایشان یکی هم اولیس است که از استناد به ترسی که در جانشان خانه کرده بود نیز فروگذار نمی کند. در حالی که چندان به نزد میزبانش (آشیل) نمی ماند می گوید: «تیره روزی ای که در پیش روی داریم بسی دهشتناک است، مامی ترسیم. یقین نیست که آیا کشتی های بسیار مجهز خود را از مهلکه، به سلامت، بدر می بریم یا

- اگر تونفوذت راپشتوانه این کار نسازی - جداً آنهار از دست خواهیم داد» (ایلیاد، سروده هشتم، ابیات ۲۲۹ تا ۲۳۱). و این مانند همان فایده‌ای است که از یک زره می‌ستانند. هنر اقناع، اولیس را بر آن می‌دارد تا وضع سپاه را وضعی متزلزل بنمایاند... همسان حالت جنگجویی که جانش به لرزه افتاده است. درست به سبب دهشتی که برتری حریف در جانش افکنده است از پای در خواهد آمد. نتیجه از همان پیش از فرود آمدن ضربات معلوم است. بنیاد ترس تردید است.

واژه مرکزی برای نشان دادن آن از روی ریشه dwei درست شده که املائی آن شبیه واژه‌ای بنیادی برای نشان دادن تفرق و آنگاه دوگانگی است. تردید در بسیاری از زبان‌ها در نهایت بیانگر وحشت نیز هست (ببینید واژه فرانسوی «REDOUTER» را که به معنای ترسیدن، هراسیدن و از ریشه «DOUTE» به معنای تردید و شک است). یعنی که بنیاد اطمینان خاطر متزلزل است.) سراینده ایلیاد، آنگاه که می‌گوید اولیس ترس را به شکافی در آینده پیوند می‌دهد، کاملاً از پیوند میان آن دو گونه بیان آگاه است. آینده، همین که دو شقه شود دیگر آینده نیست و دیگر جایگاهی به این معنا ندارد.

درخشش آشیل، تو گفتمی که یکی از خدایان بوده است. بذر ترس بر گرد خود می‌پراکند. اولیس «پسر خدا» را که از ترس در امان است، مخاطب می‌سازد. آشیل ترس را با ایجاد ترس دفع می‌کند. هکتور، همان‌گاه، در تبعیت از اراده زئوس با آتش بر گرد اردوگاه سخت می‌خروشد و می‌ستیزد.

در آنجا گویی طرحی مجرد از عالم هستی - شناختی در عالم وجود عینیت می‌یابد: ... نترس بودن زندگی می‌سازد و جهانی استثنایی پدید می‌آورد که آن را از خود انباشته است و ناپایداری از آن رخت بر بسته است. تا آن زمان که زمام در دست آشیل است از هیچ کس هیچ کاری بر نمی‌آید، اما بدین هنگام او روی تُرش کرده است و زمانی بعد، در فراخنای مصیبت بار سکرآت و مرگ پاتروکلوس با همان قوت و شدت به پیشواز مرگ می‌رود، آن وجود آسمانی که خالی از تزلزل است در جایی که برایش بیگانه است چندان نمی‌پاید. آشیل ترس را که به مرگ منتهی می‌شود و خود همان مرگ است، از یونانیان دور می‌سازد.

پدیده تناوب که در قلمرو آدمیان بر پایه ترس استوار است عرصه تاخت و تاز خود را در میدان نبردی مثال‌زدنی اختیار می‌کند. کاری می‌کند تا خدایان در میان خویش به جنگ پردازند. برتری در آغاز با دیومدس، یکی از قهرمانان یونان، یار است... آنگاه با هکتور، و سپس خروش

آشیل است که در عرصه نبرد پیروز می‌شود. اینها همه نشانه‌هایی از سرترس داشتن است. در لحظه اوج یورش تروآییان، و هنوز پیش از دخالت پتروکلس که به مرگش انجامید، یکی از یونانیان بر خاک می‌افتد. هکتور پیروزمند روی برمی‌گرداند و او را می‌بیند. شتابان می‌رود و او را در کنار مردانش به قتل می‌رساند. از هیچ کس کاری ساخته نیست: «آنان از دیدن هم‌رزم خود آندوهناک شده بودند، اما نمی‌توانستند یاری‌اش کنند، خود نیز از آن هکتور آسمانی سخت آندیشناک بودند» (ایلیاد، سرود پانزدهم، ابیات ۶۵۱ و ۶۵۲). در حالی که بر جای خشک شده بودند، در وضعی روبه مرگ قرار داشتند. ترس در رویارویی بانبر و تاب و توان خود حتی پیش از مرگ نیز آدمی را از پای درمی‌آورد. خلانی در کالبد آدمی رخنه می‌کند و به دنبال آن توش و توان را به انتهای می‌رساند.

۴۹

## دلآوری جمعی

مشقی برای سرترس داشتن

در کشاکش هزیمت، نستور یونانیان را به سلحشوری ای گروهی رهنمون می‌شود. در حالی که از سنگرهاشان در نزدیکی سفاین جنگی دفاع می‌کنند باز هم برج و بارویی دیگر می‌سازند. دیگر دور نمی‌شوند: «آنچه آنان را در جای خود نگاه می‌داشت، احترام دیگران (aidos) و ترس (deos) بود.» (ایلیاد، سرود پانزدهم، ابیات ۶۵۷ و ۶۵۸).

پیوند میان دو وضعیت اجتماعی و جسمانی، که با روشی غالباً متنوع به یکدیگر جوش می‌خورند، در اینجا با یاری گرفتن از زبان، به روشنی بیشتری بیان می‌شود. آن دو وضعیت فضایل اولیه زندگی اجتماعی را در وضعی نو میدانه به یاد می‌آورند: «زیرا از بازخواست

رتال جامع علوم انسانی



یکدیگر از پای نمی ایستادند». نستور سالخورده که خود به تنهایی بازگوکننده وجدان جمعی است از همه روشن تر منظور خویش را بر زبان می آورد و به جای همه سخن می گوید: «دوستان، باید مرد باشید. یعنی از مدافعان باشید. و شما می باید در دل خود احترام دیگر مردمان را ثبت کنید [...] باید پابر جابمانید و روبه فرار نگذارید». (ابیات ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۶). واژه phobos در نزد هومر بیانگر هول و هراس است و سپس جای deos را گرفته است تا این پدیده را در کلیت آن بنمایاند.

فرار نیز ترس است، یعنی بیان حالت ترس به شیوه ای فوری و خود به خود. دیالکتیکی که تمرکز بر آن را قوت می بخشد الزام آور است. تحلیل این امر اضطراب را در ورای آن باز می شناسد. به گونه ای عینی بر فشار روحی ناشی از احساس خطر استوار است. اما ترس که ریشه و اساس ناپایداری است می تواند به لحاظ روانی، واژگونه شود و بدین گونه از سر بگذرد. ترس به خودی خود خویشتن را از آشکار شدن بازمی دارد و مانع از هزیمت از عرصه نبرد و پراکندگی (نوعی آزادی حرکت غیر منفعلانه در اوضاع و احوالی متفاوت) می شود. هم بستگی و یکپارچگی، نقش نخست را ایفا می کند، تعلق به یک گروه اجازه می دهد تا با حرکات صرفاً فیزیکی یا فراروانی به مبارزه برخیزند. این تحلیلی از عرصه اجتماع است. بدین گونه است که نستور در میدان دور دست نبرد بازگوکننده خواست خانواده و آن گروه بسیار صمیمی می گردد. زیرا از دیدگاه او به انگیزه ارزش هایی که سلاح ها از آنها حراست می کنند جنگ به لحاظ عقیدتی امری مشروع می شود. این همان «آبرمن» و وجود دومین آدمی است.

چنین است که هلن در وضعی کاملاً دیگر و در لحظه ای که او را فرامی خوانند تا از دور، از فراز برج و باروی تروا، جنگ تن به تن را میان دو تن از مدعیان همسری خویش نظاره کند. این دو خصیصه و ویژگی هم طراز را به پیرام، پدر شوهر خویش مخصوص می گرداند و به او می گوید: «تو در نگاه من سزاوار احترامی و در همان حال باصلابتی». (ایلیاد، سرود سوم، بیت ۱۷۲). بر سخن او می توان افزود: «... و دهشتناکی». هلن ظاهر فیزیکی را از قلمرو فراگیرتر و مجرّدتر حکومت جدایی سازد.

### ادیسه: ترس اما خود. محور

ادیسه به گونه ای دیگر است. نه این است که او را یاری نمی رسانند، اما او به انگیزه رغبتی فرا

انسانی که در سازگار شدن با اوضاع و احوال دارد، خویشتن را تسلیم فراز و نشیب های جان انسانی می سازد. او در جان ها دهشت نمی آفریند، بلکه بر آن فایق می آید، در آن نفوذ می کند و آن را پشت سر می گذارد. آنچه اودیسه آشکار می کند از گونه ای دیگر است. اولیس شکاف ها را پر می سازد با تهدیدها رو در رو می شود، از آنها دوری می جوید، مهارشان می کند یا بی خطرشان می سازد. این به گونه ای دیگر غلبه بر ترس است. هوش و فراستی کارساز در بیرون از ذهن آدمی. این هوش و فراست به دنبال راه حلی می گردد. تیزهوشی نیست که راهکار آن را می سازد، آدمی روی امکاناتی مناسب خویشتن حساب می کند تا بدان وسیله خود را از مهلکه ها بیرون بکشد. یاری و یابوری آته نامظهر این اصل دفاعی است: یعنی سر ترس داشتن.

۵۱

وجود آسمانی، خود می تواند تغییر طبیعت دهد... نه آنکه با نقض خویشتن بر گستره زمین پدیدار گردد و برای آنکه محالی را ممکن سازد با آدمیان در آمیزد و خود را به آنان نزدیک کند. دخالت آته نا، آن ایزد - بانو، تنهادر حد و اندازه یک توافق و پشتیبانی است. او نمی جنگد. مگر در کنار اولیس. ♦♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی